

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فروض محل مناقشه

عرض کردیم که یکی از شرایط ایجاب و قبول را؛ «تطابق بین ایجاب و قبول» ذکر کرده‌اند. در اصل کبری خیلی بحثی نیست و دلایلش را هم عرض کردیم. لکن در بعضی از صغریات، مقداری بحث است.

فرض سوم: تطابق از ناحیه بائع و مشتری

یکی از فرضهای محل بحث، این است که اگر بائع، ایجاب را نسبت به يك شخص معین انشاء کند و بگوید «بعتك داری»، اما مخاطب نگوید «قبلت لنفسی»، بلکه بگوید «قبلت لوكیلی» یا «قبلت لشخص آخر»، آیا چنین موردی هم مضرّ به تطابق است؟ آیا این مقدار عدم تطابق، مضرّ به صحت عقد است یا ضرری به صحت عقد نمی‌زند؟ امام(رض) در متن تحریر می‌فرمایند: «لم ینعقد». اگر بائع بگوید «من این را به تو فروختم»، و مشتری بگوید «من این را برای وکیلیم خریدم» یا «برای برادرم خریدم»، این منعقد نمی‌شود. بله، در جایی که بائع بگوید «من این خانه را به موکل تو فروختم»، موکل هم در مجلس نشسته است، بجای اینکه خود مشتری بگوید «قبلت»، و لو مخاطب، مشتری بوده اما بجای اینکه مخاطب در مجلس بگوید «قبلت»، موکل او بگوید «قبلت»، اینجا می‌فرمایند که «عقد، منعقد می‌شود». اما در جایی که از نظر بائع و مشتری، خصوصیاتش باهم تطابق نکند، اینجا عقد منعقد نمی‌شود. محقق خوئی(ره) نیز همین نظر را دارند (مصباح الفقاهة ج 1، ص 340).

اشکال بر فرمایش امام و محقق خوئی(رحمهما الله)

در اینجا اشکالی وجود دارد و آن اینکه؛ مستشکل می‌گوید در حقیقت و ماهیت عقد بیع، «لا خصوصية للبائع و لا للمشتري»؛ در ابتدای کتاب البیع، در تعریف بیع گفتیم «تمليك عين بمال»، بیع این است که شما يك عینی را در عوض يك مال تمليك کنید. در حقیقت بیع، این خصوصیت؛ که این تمليك برای خصوص توسست یا برای دیگری است، دخالتی ندارد. بائع می‌خواهد مالش را بفروشد، اول فکر می‌کند مشتری می‌خواهد بخرد، به او می‌گوید «بعتك داری»، مشتری هم می‌گوید من برای خودم نمی‌خواهم، «قبلت لوكیلی»، اینجا چرا اشکال داشته باشد؟ مگر نه این است که حقیقت و ماهیت بیع محقق شده است؟ خلاصه اشکال: در جایی که تطابقی از حیث بائع و مشتری ندارد، امام(ره) و محقق خوئی(ره) و تقریباً بسیاری از علماء می‌گویند اینجا عقد منعقد نمی‌شود. مستشکل می‌گوید: ما در حقیقت و ماهیت بیع، خصوصیتی را برای بائع یا برای مشتری نمی‌بینیم، لذا اگر از نظر بائع و مشتری، بین آن دو، مقداری اختلاف شود، این ضرری به صحت بیع وارد نمی‌کند و بیع، تمام و

جواب محقق خوئی (ره) از اشکال

محقق خوئی (ره) می‌فرماید (مصباح الفقاهة، کتاب بیع، ج 1، ص 341): ما این اشکال را در يك فرض قبول می‌کنیم و در يك فرض قبول نمی‌کنیم. آن فرضی که اشکال را قبول می‌کنیم؛ جایی است که عوضین، عوضین خارجی باشند. مثلاً بايع يك مال معین خارجی مثل کتاب دارد، و مثلاً مشتری هم يك مال معین خارجی یا يك پول معین دارد، اگر بايع گفت «من این مال را در مقابل آن پول معین فروختم»، می‌فرماید اینجا جایی که عوضین، عوضین خارجی است، اینجا اصلاً عقد محقق نمی‌شود. اگر مشتری بگوید «من برای برادرم قبول کردم»، این می‌گوید من این مال را در مقابل این پول معینی که مال توسست و یا در مقابل جنس معینی که مال توسست دارم می‌فروشم، و برادرت يك پول دیگر و يك مال دیگری دارد، پس عقد در این فرض محقق نمی‌شود و اشکال وارد است.

اما فرضی که اشکال وارد نیست؛ می‌فرماید جایی است که هر دو عوض، ذمی است؛ یعنی در ذمه است، عنوان کلی فی الذمة را دارد. عبارت ایشان این است «إذا باع زيد متاعه من عمر بخمسين دينارا في الذمة، فإنه ليس لعمر أن يقبل هذا البيع لغيره، ولا لغيره أن يقبله لنفسه، ضرورة أن ذمة عمرو غير ذمة بقية الأشخاص»؛ اگر زيد متاعش را به پنجاه دینار در ذمه، به عمرو بفروشد - اینجا دیگر عوض، عوض معین خارجی نیست، بلکه عنوان کلی فی الذمه را دارد -، و عمرو بگوید «من این را برای غیر خودم قبول می‌کنم»، یا غیر از عمرو، شخص دیگری که آنجا حاضر است می‌گوید «من این را برای خودم قبول می‌کنم»، می‌فرماید این صحیح نیست، زیرا معلوم است که ذمه عمرو با ذمه بقیه اشخاص فرق دارد.

پس مستشکل می‌گوید: در بیع، غیر از حقیقت بیع، خصوصیتی برای بايع و مشتری نیست. آنجایی که خصوصیتی برای بايع و مشتری وجود ندارد، ماهیت بیع محقق می‌شود و بیع تمام است. محقق خوئی (ره) می‌فرماید این مطلب در جایی صحیح است که هر دو عوض، خارجی باشند، اما جایی که عنوان کلی را دارند صحیح نیست، چرا که ذمه‌های اشخاص، قوت و ضعف دارد، يك ذمه می‌تواند پنجاه دینار را بر ذمه بگیرد، اما ذمه دیگر نمی‌تواند بگیرد - چنانکه قبلاً گفتیم؛ ذمه، يك امر اعتباری صرف است، و امر عینی خارجی نیست، عقلاء اعتبار می‌کنند هر کسی ذمه‌ای دارد، ما فی الذمه‌اش را اعتبار می‌کنند، مثلاً می‌گویند من هزار تومان بر عهده شما دارم، این می‌شود ما فی الذمه‌ای که عقلاء اعتبار می‌کنند، آن وقت این اعتبار عقلاء، به اعتبار اشخاص و ذمم مختلف است، هیچ وقت عقلاء حاضر نیستند بر ذمه يك طلبه، مبلغ يك میلیارد تومان را اعتبار کنند، ذمه‌ها مختلف است - این بیان مرحوم آقای خوئی (قده) است.

نقد استاد بر فرمایش محقق خوئی (ره)

به نظر ما این بیان شریف ایشان، درست نیست. اولاً: بالاخره در ماهیت بیع و ماهیت این عقد، بین این که عوضین خارجی باشند یا کلیین باشند، فرقی وجود ندارد. شما وقتی می‌گویید «عقد، تبدیل عین یا تمليك عین به مال است»، می‌خواهد عین و مال، هر دو خارجی باشد، یا هر دو کلی باشند، در حقیقت عقد دخالت ندارد.

ثانیاً: اگر بنا باشد که شما اشکال مستشکل را در فرضی وارد بدانید، فرض دوم، اولی از فرض اول است. برای اینکه در اعیان خارجی، بايع می‌تواند بگوید من این را در مقابل این فروختم، اینها دو چیزی هستند که این کتاب با آن کتاب فرق دارد، این پول هم ممکن است بگوییم با آن پول فرق دارد. اما در ذمه، گرچه عقلاء ذمه‌ها را از جهت قوت و ضعف مختلف می‌دانند، اما کلی فی الذمه يك چیز است، کلی فی الذمه دیگر يك فرق جوهری ندارد. بعبارة آخری؛ يك وقت بايع می‌گوید من کتابم را در مقابل این ضبط صوت فروختم، این ضبط صوت با این ميز فرق دارد، این کتاب با این ميز فرق دارد، فرق روشن عرفی دارد. اما در باب

نم، فرقی بینشان وجود ندارد، کلی فی الذمه در ذمه زید، با کلی فی الذمه در ذمه عمرو، با کلی فی الذمه در ذمه بکر، اختلاف جوهری بینشان وجود ندارد. لذا اگر بناست اشکال مستشکل پذیرفته شود، در فرض دوم که مسئله ذمه مطرح باشد اولی است. دقت بفرمایید! بحث این است که اگر از حیث بایع و مشتری، تطابق نبود، آیا این مضرّ به عقد است یا نه؟ مستشکل خواست بگوید این مضرّ نیست. محقق خوئی(ره) از اشکال جوابی دادند. ما جواب ایشان را مورد مناقشه قرار دادیم. حالا بالاخره از اشکال چه جوابی باید بدهیم؟

جواب استاد از اشکال

جواب از اشکال این است که بله، این مقدار هم مضر است. وقتی بایع می‌گوید «بعثک» ، مشتری می‌گوید «قبلت لشخص آخر» ، اینجا ربط وجود ندارد، و ما گفتیم مهم‌ترین دلیل بر لزوم تطابق بین ایجاب و قبول؛ این است که در ماهیت عقد، باید بین ایجاب و قبول یک ربطی باشد. این می‌گوید «من بتو فروختم»، او می‌گوید «من برای دیگری خریدم»، بین این دو ربطی وجود ندارد، لذا این معامله باطل است. پس به نظر ما؛ در فرض اختلاف بایع و مشتری هم، عقد واقع نمی‌شود.

فرض چهارم: اختلاف در توابع

فرض چهارم، جایی است که اختلاف در «توابع» است. مراد از توابع؛ یعنی «شروط». مثلاً اگر بایع بگوید «من این را به شما فروختم مشروط به اینکه یک روز برای ما کار کنی»، و مشتری بگوید «قبلت بلا شرط». این خیلی در عرف و بازار اتفاق می‌افتد که یا بایع شرط می‌گذارد مشتری می‌گوید «قبلت بلا شرط» و یا عکس آن؛ که بایع بصورت مطلق بیان می‌کند ولی مشتری می‌گوید «قبلت مع شرط». آیا این دو فرض، درست است یا اینکه محل بحث است؟ مرحوم امام(رض) در متن تحریر می‌فرمایند: «و لو قال: «بعث هذا بهذا علی أن یكون لی الخيار ثلاثة أيام» مثلاً، فقال: «اشتریت بلا شرط» لم ینعقد. و لو انعکس بأن أوجب البائع بلا شرط، و قبل المشتري معه، فلا ینعقد مشروطاً. و هل ینعقد مطلقاً و بلا شرط؟ فیه إشکال»؛ اگر بایع برای خودش خيار قرار دهد، اما مشتری بگوید من بدون شرط خریدم، اینجا معامله منعقد نمی‌شود. اگر عکس شود؛ بایع مطلق بگوید، مشتری با شرط قبول کند، می‌فرمایند در این فرض نیز، عقد با شرط واقع نمی‌شود. اما در این که آیا عقد، بدون شرط صحیح است یا نه، می‌فرمایند «فیه اشکال».

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.